

**نویسنده:** ایرک روز «Eric Ross».  
**منبع و تاریخ نشر:** کونترپانچ «2026-01-14».  
**برگردان:** پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»

---

**پیام درست، پیام‌آوران نادرست: تاریخچه مختصری  
از نفت و امپراتوری ایالات متحده در ایران**

**Right Message, Wrong Messengers: A Brief  
History of Oil and U.S. Empire in Iran**



**اسکرین شات یوتیوب**

چندین چیز می‌تواند همزمان حقیقت داشته باشد. مردم ایران درگیر یک مبارزه مشروع مردمی علیه نخبگان سیاسی ریشه‌داری هستند که نتوانسته‌اند نیازهای مادی آنها را برآورده کنند و به خواسته‌های آزادی و کرامت با خشونت و سرکوب بی‌رحمانه پاسخ داده‌اند. در عین حال، ایالات متحده هیچ مبنای سیاسی، حقوقی یا اخلاقی برای مداخله در ایران ندارد. وضعیت وخیم این کشور، همانطور که در مورد ونزوئلا و کوبا، دو کشور دیگری که هدف جدی‌ترین طرفداران تغییر رژیم نئو-نئو محافظه‌کار قرار گرفته‌اند و غرور امپریالیستی و بت‌پرستی قدرت نظامی آنها را کور کرده است، صادق است، تا حد زیادی نتیجه سیاست‌های خود و اشنگتن است. از سال ۱۹۷۹، ایالات متحده سیاست‌هایی را با هدف تضمین شکست انقلاب ایران دنبال کرده است. در دهه‌های پس از آن، و با

شتاب ویژه در دوران دولت ترامپ، این تلاش به یک رژیم تحریم تبدیل شد که نه برای ترویج دموکراسی یا حقوق بشر، بلکه برای سوق دادن ایرانیان عادی به وضعیت فقر طراحی شده بود. این استراتژی که علیه دولت‌هایی که واشنگتن به طور یکجانبه آنها را مشکل‌ساز می‌داند، گاهی به دلایل قابل دفاع اما اغلب به دلیل امتناع از تسلیم شدن در برابر قدرت امپراتوری و شرکت‌های بزرگ ایالات متحده، به کار گرفته شده است، از سال ۱۹۷۱ با تخمین ۳۸ میلیون مرگ در سراسر جهان مرتبط بوده است.

در ایران، مانند هر جای دیگر، این سیاست بر این باور بد بینا نه استوار بوده است که رنج جمعی باعث ناآرامی‌های سیاسی خواهد شد که به نفع منافع ایالات متحده و در این مورد، اسرائیل نیز هست. بخش آرام این ماجرا توسط سناتور جان فترمن با صدای بلند گفته شد، که ناتوانی اخیر دولت در فرونشاندن نارضایتی اقتصادی از طریق مشوق‌های مالی اندک را به سخره گرفت و این را به عنوان «گواهی بر چگونگی فروپاشی ایران توسط ملت ما و اسرائیل» جشن گرفت.

بی‌توجهی به قوانین بین‌المللی، اصول دموکراتیک و زندگی انسان که زیربنای این خشونت آهسته است (به عنوان مثال به اصرار ما دلین آلبرایت در سال ۱۹۹۶ مراجعه کنید که تحریم‌ها باعث کشته شدن نیم میلیون کودک عراقی شده است) «ارزشش را داشت» (امروز بیش از هر زمان دیگری آشکار است. ریاکاری دولتی که نسل‌کشی در غزه را ممکن ساخته، دولتی را به خاطر نفت سر بریده، تهدید به تصرف نظامی خاک یک کشور مستقل می‌کند و سرکوب در ایران را محکوم می‌کند در حالی که از اعدام علنی رنه گود توسط ICE دفاع می‌کند، بر هیچ‌کس پوشیده نیست).

فراتر از تحریم‌ها، به نظر می‌رسد الگوی دخالت عمیق‌تر ایالات متحده در ایران از یک دستورالعمل آشنا و نگران‌کننده پیروی می‌کند. اگر واشنگتن به سمت هدایت تغییر رژیم تحت پوشش «حمایت» از آزادی ایران حرکت کند، محتمل‌ترین نتیجه، پسر تبعیدی شاه سابق خواهد بود که دهه‌هاست در این کشور زندگی نمی‌کند. چنین مداخله‌ای به معنای دومین برکناری یک دولت ایرانی با حمایت ایالات متحده برای بازگرداندن یکی از اعضای سلسله پهلوی خواهد بود.

پسر شاه که روابط گرمی با دونالد ترامپ و بنیامین نتانیاهو برقرار کرده و توسط فعالان حقوق بشر ایرانی طرد شده است، مسیری به سوی دموکراتیزه شدن ایران را نشان نمی‌دهد. بنابراین، ادامه مداخله ایالات متحده در شرایط کنونی می‌تواند عواقبی فاجعه‌بار و غیرقابل پیش‌بینی مانند آنچه در سال ۱۹۵۳ رخ داد، به بار آورد. بنا بر این، این تاریخچه گسترده‌تر باید در هر ارزیابی جدی از بحران کنونی ایران، محور اصلی باشد.

## نفرین نفت در ایران

پیش از آنکه ونزوئلا بزرگترین ذخایر نفتی اثبات‌شده جهان را در اختیار داشته باشد، این امتیاز متعلق به ایران بود. بیش از یک قرن پیش، سلسله‌ای ضعیف، نامشروع و

بی‌پول قاجار، حق اکتشاف نفت را به ویلیام ناکس دارسی، غول معدن بریتانیا، فروخت، سرمایه‌گذاری سوداگرانه‌ای در کشوری که هیچ صنعت نفتی موجود و هیچ تضمینی برای ذخایر قابل دوام نداشت. در آن زمان، نفت هنوز چرخ‌های غرب را روغن‌کاری نکرده بود یا به عنوان موتور قدرت صنعتی و نظامی آن عمل نمی‌کرد.

در نتیجه، امتیاز نفتی ۱۹۰۱ با همان مقاومتی که تلاش‌های قبلی قاجارها برای رفتار با کشور به عنوان ملک شخصی خود، برون‌سپاری توسعه و فروش منابع ملی به بالاترین پیشنهاد دهنده خارجی را با آن مواجه کرده بود، مواجه نشد. مردم ایران مدت‌ها در برابر چنین تجاوزی از سوی غرب مقاومت کرده و بارها دولت خود را مجبور به عقب‌نشینی از قراردادهای خارجی کرده بودند. با این حال، فشار مردمی برای آنچه که به مهم‌ترین امتیاز تبدیل شد، محقق نشد، امتیازی که پایه و اساس دهه‌ها مداخله امپریالیستی در ایران را بنا نهاد. کشف دریای وسیعی از نفت در سال ۱۹۰۸، باعث ایجاد شرکت نفت انگلیس و ایران شد (که در سال ۱۹۳۵ به شرکت نفت انگلیس و ایران و در سال ۱۹۵۴ دوباره به بریتیش پترولیوم تغییر نام داد). تا سال ۱۹۱۴، با اشاره به عدم اطمینان مالی برای شرکت و تمایل به نوسازی ناوگان دریایی بریتانیا از زغال سنگ داخلی به نفت خارجی کارآمدتر، دولت بریتانیا برای به دست آوردن سهام اکثریت در شرکت نفت ایران و انگلیس اقدام کرد. زمان‌بندی تعیین‌کننده بود. جنگ جهانی که پس از آن رخ داد، باعث رونق جهانی نفت شد و تولید ایران به سرعت گسترش یافت و شرکت نفت ایران و انگلیس سهم قابل توجهی از نیازهای زمان جنگ بریتانیا را تأمین کرد.

پس از جنگ، در سال ۱۹۲۵، کودتایی به حکومت قاجار پایان داد و رضاخان، وزیر جنگ، خود را شاه نامید و سلسله پهلوی را افتتاح کرد. او امتیاز نفت را با شرایط اندکی بهتر دوباره مذاکره کرد، اما افزایش درآمدها، نخبگان پهلوی را بسیار بیشتر از ایرانیان عادی ثروتمند کرد. نتیجه، نابرابری فزاینده‌ای بود که به یک آگاهی ضد امپریالیستی احیا شده دامن زد.

کنترل بریتانیا، همراه با عدم دفاع از حاکمیت ملی، ایرانیان را در طبقات اجتماعی مختلف رادیکال کرد. این نارضایتی در هیچ‌کجا شدیدتر از کارگران نفتی استثمار شده نبود، کسانی که در شرایط کثیف و خطرناک زندگی و کار می‌کردند، از پیشرفت محروم بودند و توسط یک سلسله مراتب استعماری سفت و سخت که به شدت با زندگی ممتاز کارکنان خارجی در تضاد بود، محدود می‌شدند.

## ظهور و سقوط محمد مصدق

اینکه شاه به نفع منافع تجاری بریتانیا خدمت می‌کرد، در سال ۱۹۴۱ آشکار شد، زمانی که لندن و مسکو او را به دلیل نزدیکی ظاهری‌اش به آلمان، برکنار کردند و پسرش، محمدرضا پهلوی، را برای تأمین نفت برای جنگ و جلوگیری از افتادن آن به

دست آلمان، منصوب کردند. برای اطمینان، نیروهای بریتانیا و شوروی کشور را برای پنج سال آینده اشغال کردند.

پس از جنگ و اشغال، ایرانیان مطالبات خود را برای حاکمیت تجدید کردند، و با بازپس‌گیری آنچه که حق مسلم خود می‌دانستند، یعنی کنترل ثروت طبیعی زیر خاک خود، آغاز کردند. محمد مصدق مظهر این مبارزه بود. او که یک وکیل آموزش دیده در اروپا و رهبر ائتلاف جبهه ملی بود، در سال ۱۹۵۱ به عنوان اولین نخست وزیر کاملاً دموکراتیک انتخاب شد و اقتدار شاه را به حاشیه راند و بر موجی از حمایت گسترده مردمی سوار شد. صعود او چنان برای ایران و ژئوپلیتیک گسترده تر اهمیت داشت که مجله تایم او را «مرد سال» نامید و تا سال ۱۹۵۲ از او به عنوان «جورج واشنگتن ایرانی» یاد کرد.

با این حال، او مرتکب عملی شد که در اوایل جنگ سرد، جرمی نابخشودنی بود: او منابع طبیعی ایران را ملی کرد. این اقدام به شدت مورد استقبال قرار گرفت. عمق استثمار در این واقعیت آشکار بود که شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۵۰ سود بیشتری از آنچه تقریباً در تمام نیم قرن گذشته به عنوان حق امتیاز به ایران پرداخت کرده بود، به دست آورد. مصدق اصرار داشت که حاضر است به شرکت غرامت بپردازد، رویه‌ای که با ملی‌سازی‌های اخیر، نه تنها در مکان‌هایی مانند مکزیک، بلکه در خود بریتانیا که صنعت زغال سنگ خود را در سال ۱۹۴۷ تحت دولت کارگری ملی کرده بود، مطابقت دارد. با این وجود، بریتانیا از هرگونه توافق مذاکره‌ای خودداری کرد.

در عوض، لندن با جنگ اقتصادی پاسخ داد و تحریمی عملی را اعمال کرد که برای گرسنگی دادن به دولت مصدق، جلوگیری از برنامه اصلاحات او و تسلیم کردن مردم طراحی شده بود، چیزی شبیه به رژیم‌های تحریم اخیر. این کمپین فقط شور ملی‌گرایی را تشدید کرد. برخی از متحدان مصدق اعلام کردند که ترجیح می‌دهند نفت ایران "توسط یک بمب اتمی" نابود شود تا اینکه تحت کنترل بریتانیا باقی بماند. وقتی زور اقتصادی شکست خورد، لندن به سرنگونی دولت روی آورد، توطئه‌ای که مصدق آن را کشف کرد و منجر به اخراج پرسنل بریتانیایی از کشور شد.

در واشنگتن، داوونینگ استریت همدستان مشتاقی پیدا کرد. بهانه مداخله این بود که آشفتگی اقتصادی، که توسط سیاست‌های بریتانیا مهندسی شده بود، ممکن است به نوبه خود یک خلاء سیاسی ایجاد کند که شوروی یا کمونیست‌های داخلی از آن سوء استفاده کنند. در واقع، اسناد سیا اذعان داشتند که مصدق کمونیست نبود، بلکه یک ملی‌گرای متعهد بود و حزب کمونیست ایران در میان مردم و در ارتش حاشیه‌ای بود. با وجود این اطلاعات، ایالات متحده به سمت تغییر رژیم روی آورد و اولین مدل کودتاهای مخفی را که در سراسر جهان دنبال شد، ایجاد کرد.

در سال ۱۹۵۳، پس از آنکه سیا یک قیام مصنوعی را برانگیخت و مصدق توسط یک وفادار نظامی تحت حمایت آمریکا دستگیر شد، شاه که به دلیل پیش‌بینی شکست یک طرح از کشور فرار کرده بود، به قدرت بازگردانده شد. در ازای درس‌شان، به شرکت‌های نفتی آمریکایی ۴۰ درصد سهم در کنسرسیوم جدیدی که نفت ایران را کنترل می‌کرد، اعطا شد، در حالی که ۴۰ درصد دیگر به بریتیش پترولیوم رسید. آخرین شاه ایران؟

شاه که فاقد مشروعیت مردمی بود، برای حفظ کنترل به شدت به حمایت ایالات متحده وابسته بود. حکومت او از طریق گسترش پلیس مخفی، ساواک، که به عنوان ابزاری برای ترور دولتی ریشه در نظارت، سرکوب و شکنجه داشت، اعمال می‌شد. انتقال تسلیحات ایالات متحده به حفظ این نظم قهری کمک می‌کرد. در پایان سلطنت شاه، فروش تسلیحات ایالات متحده به ایران سالانه میلیاردها دلار بود و خریدهای تجمعی در طول دهه شاید به ۲۰ میلیارد دلار می‌رسید.

در حالی که رژیم منابع سرسام‌آوری را صرف تسلیحات می‌کرد، نتوانست به اندازه کافی رفاه مردم خود را تأمین کند. شوک‌های اقتصادی دهه ۱۹۷۰ میلیون‌ها نفر را به حاشیه‌های زاغه‌نشین شهرهایی مانند تهران سوق داد. این محرومان به ائتلاف گسترده‌ای از زنان، روحانیون مذهبی، بازرگانان، کارگران، دانشجویان و فعالانی پیوستند که علیه سلطنت بسیج شدند. با نزدیک‌بینی استراتژیک رئیس‌جمهور کارتر، که علناً به سلامتی شاه نوشتید و ایران را به عنوان «جزیره ثبات» ستود و «رهبری بزرگ» او را ستود و اظهار داشت که او «احترام و تحسین و عشق» مردمش را دارد، جوش و خروش سیاسی عمیق‌تر شد. اینکه انقلابی که به زودی در پی آن آمد، ماهیتی اسلامی به خود بگیرد یا به ایجاد یک دولت دینی منجر شود، از پیش تعیین شده نبود. این انقلاب بر تأثیر شخصیت مذهبی تبعیدی، که به زودی رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله خمینی، شد، و همچنین بر واژگان سیاسی اسلامی شکل گرفته توسط علی شریعتی، که تلفیق مارکسیسم، تاریخ ایران و اسلام شیعه به طور گسترده‌ای طنزین‌انداز شد، متکی بود. با این حال، بیش از همه، نارضا‌ییتی عمومی عمومی آن را هدایت می‌کرد. مانند انقلاب‌ها در همه جا، ایدئولوژی معنا را فراهم می‌کرد، اما شرایط مادی صحنه را تعیین می‌کرد. حمید دباشی، محقق ایرانی، این واقعیت را در مشاهدات خود به تصویر می‌کشد که «خمینی ممکن است انقلابی را به قیمت هندوانه رهبری نکرده باشد، اما بسیاری از پیروانش فکر می‌کردند که این کار را کرده‌اند.»

اگر در آن زمان یک رشته ایدئولوژیک مشترک در اعتراضات وجود داشت، آن رشته ضد امپریالیسم بود. تظاهرکنندگان غرب‌گرایی اجباری و سکولاریسم اقتدارگرای دولت پهلوی را رد کردند و پشت شعار «نه شرقی، نه غربی»، که بیانگر ناسیونالیسم جهان‌سومی و ادعای خودمختاری بود، گرد هم آمدند. خاطره محمد مصدق نیز به این قیام جان بخشید. چهره او، که نمایانگر یک تجربه شکست خورده در دموکراسی و گذشته‌ای ضد امپریالیستی بود، عمیقاً در آگاهی سیاسی ایرانیان ریشه دواند.

دولت پهلوی با خشونت فزاینده‌ای با این جنبش برخورد کرد. مورخ پروانده آبراهامیان می‌نویسد، این سرکوب «دریایی از خون را بین شاه و مردم ایجاد کرد»، که تضمین می‌کرد سلطنت نمی‌تواند دوام بیاورد و فرار ارتش را تسریع کرد. انقلاب به زودی رویدادهایی را به راه انداخت که به تصرف سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان انجامید. آنها نگران بودند که واشنگتن قصد دارد شاه را پس از بستری کردن برای درمان سرطان، دوباره به قدرت بازگرداند. نتیجه، یک بن بست طولانی ۴۴۴ روزه بود که خصومت متقابل را نهادینه کرد و سایه‌ای طولانی بر هر دو کشور و منطقه انداخت.

این خصومت با حمایت ایالات متحده از عراق در حمله به ایران اندکی پس از انقلاب، عمیق‌تر شد. جنگ هشت ساله تقریباً یک میلیون نفر را کشت و تماریل واشنگتن به خونریزی قدرت‌های منطقه‌ای برای حفظ نفوذ ژئوپلیتیکی خود را آشکار کرد. حمایت مداوم ایالات متحده از اسرائیل و مقاومت جمهوری اسلامی، رابطه خصمانه را بیش از پیش تقویت کرد. وقایع سال ۱۹۷۹، که تحت تأثیر پیامدهای سال ۱۹۵۳ شکل گرفت، ایالات متحده را نیز در مسیر درگیری عمیق‌تر با امپریالیسم قرار داد. این اقدامات شامل همکاری نزدیک‌تر با عربستان سعودی، واکنش مستقیم‌تر به حمله شوروی به افغانستان و پایه‌های جنگ خلیج فارس بود. در مجموع، این وقایع شرایط را برای «جنگ علیه تروریسم» فاجعه‌بار و کشتار جمعی که قرار بود در پیش باشد، فراهم کرد و خط مستقیمی را از سیاست ایالات متحده در قبال ایران به معماری گسترده‌تر امپراتوری آمریکا در سراسر خاورمیانه بزرگ آشکار ساخت.

## «ما به دنبال گزینه‌های بسیار قوی هستیم»

اعتراضات مردمی در ایران عادلانه است و واکنش بسیار خشونت آمیز، توهینی به اساسی‌ترین اصول حقوق بشر و کرامت انسانی است. اما سرنگونی رژیم از طریق مداخله ایالات متحده، به جای اقدامات خود مردم ایران، نمی‌تواند به طور موجهی به عنوان حمایت از دموکراسی توصیف شود. این نشان دهنده عکس این موضوع است. این تلاشی برای تحمیل مجدد یک دولت دست‌نشانده سابق و بازپس‌گیری جای پای استراتژیک از دست رفته در سال ۱۹۷۹ است، در خدمت یک پروژه ایدئولوژیک گسترده‌تر با هدف تثبیت مجدد هژمونی ایالات متحده در منطقه و فراتر از آن.

مردم ایران شایسته آزادی هستند و حق دارند سرنوشت سیاسی خود را تعیین کنند. کشتار وحشتناک معترضان و زندانی کردن مخالفان باید پایان یابد. با این حال، مداخله ایالات متحده هم جنبش را به دام می‌اندازد و هم تقریباً مطمئناً هرگونه امکان واقعی عدالت یا دموکراسی را از بین می‌برد.

سابقه در اینجا غیرقابل انکار است. زمانی چیزی وجود داشت که با توجه به سابقه جنایات صدام حسین، به عنوان یک دلیل قانع‌کننده برای برکناری او ارائه می‌شد. اما تغییر رژیم در عراق، که تحت اهداف پنهان یک آمریکای امپریالیستی دنبال می‌شد، از طریق

